



درد و دریغ اسکندر . . .

پدیدآورنده (ها) : مسلمانیان قبادیانی، رحیم

ادبیات و زبانها :: نشریه بخارا :: آذر و دی ۱۳۷۹ - شماره ۱۵

صفحات : از ۲۹۹ تا ۳۱۱

آدرس ثابت : <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/434223>

تاریخ داندود : ۱۴۰۲/۰۱/۲۴

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و برگرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



- فانی ای که من می شناسم: (متن خطابه ایی که قرار بود در مجلس بزرگداشت کامران فانی قرائت شود)

عناوین مشابه

- دریغ و درد!
- یاد و یادبودها: دریغ و درد (بیاد استاد دکتر غلامحسین یوسفی)
- دریغ و درد
- دریغ و درد
- مقاله: چند خاطره با دریغ و درد (زمزمه هایی از چهار راه کتابی)
- شعر درد و دریغ
- کلک و زبان فارسی: دریغ و درد
- دریغ و درد
- خرده پیوست: بررسی رابطه متغیر شخصیتی افزایش دهنده و کاهش دهنده درد (میزان تحمل درد در افراد) و سلامت روانی
- اثربخشی روان درمانی مبتنی بر ذهن آگاهی بر درماندگی روانشناختی، پذیرش و شدت درد در افراد با علائم کمردرد



تا پایان هزاره دوم میلادی سه ماه مانده است.

و در حدود سه ماهی که گذشت، سه فرزانه را از دست دادیم، فرزانه‌گانی که هر یکی در جای خود ناتکرار بود:

۱- **سیف رحیم‌زاد** -، داستان‌نویس - در شهر دوشنبه، در خانه‌اش، بدست نقاب پوشانی ترور شد.

۲- **لایق شیرعلی** -، یکی از تواناترین شاعران سده بیستم تاجیک - در شهر دوشنبه جان سپرد، گویا به اجل خود.

۳- **اسکندر ختلانی** -، در مسکو، بدست جلادان ناشناخته که دشمنان تاجیکان بودند، یا چچنها، یا هر دو، در ۳۱ شهریور ۱۳۷۹ (۲۱ سپتامبر ۲۰۰۰) به شهادت رسید.

کسانی نامعلوم در کنار ما زندگی می‌کنند که فلسفه منطقی هستی را خوب فهمیده‌اند، چارچوبی از آن برای خود درست کرده‌اند و راحت در آن بسر می‌برند، اگر چه با ناراحتی‌ها نیز مواجه می‌شوند. آنها نغز می‌دانند که از کجا آمده‌اند؟ کجا ایستاده‌اند؟ و کجا روانند؟... آنها در همین آیین فلسفه منطق، فرجام خود را هم روشن می‌بینند، و باکی هم ندارند اگر این فرجام بد است.

سیف می‌دانست که شمشیر هنرش چکار می‌کند، و خودش تا کجا می‌رسد. لایق می‌دانست

که صدای بی‌فریادرسش، چه پژواک در پی خواهد داشت، اما آن را بلندتر می‌کرد. اسکندر هم می‌دانست...

اگر نمی‌دانست، نمی‌گفت:

ای کاش، مرگم را مادرم نه بیند...

(«به جز واژه دگر هیچ ندارم»، ۱۹۸۹)

حتی این را هم می‌دانست که در زمینی بیگانه می‌میرد:

خدایا، بی‌وطن می‌میرم آخر

و بی‌گور و کفن می‌میرم آخر

اگرچه وحدت جان و تنم هست

پریشان جان و تن می‌میرم آخر

(«ترانهٔ مرد غریب»، ۱۹۹۰)

اسکندر از محبوبیت همگان برخوردار بود؛ نه تنها در تاجیکستان، بلکه در ایران هم. پارسال

«جهان‌کتاب» نوشته بود (شمارهٔ ۱۳ و ۱۴، شهریور ۱۳۷۸):

نام کوچکش «اسکندر»، نام بزرگش «عیدیزاده»، امضای مشهورش «اسکندر ختلانی».

وی سال ۱۳۳۳/۱۹۵۴ در شهر کولاب به دنیا آمد، در خانوادهٔ معلم تاریخ و ادبیات. پدر می‌خواست فرزندش مهندس شود، و پس از دورهٔ راهنمایی، به آموزشگاه ساختمان شهر دوشنبه آورد. و اما اسکندر که دل‌بستگی به تاریخ ملت و ادبیات آن را از پدر به ارث برده بود، پس از ختم آموزشگاه، تیشه و پرگار را کنار گذاشت و دست به کاغذ و قلم یازید، و به دانشگاه ویژهٔ ادبیات جهانی مسکو رفت، و آن را در ۱۹۸۱ به پایان برد.

اسکندر، در تاجیکستان و بیرون از آن، به عنوان یک شاعر تازه‌گو و روزنامه‌نگار روشنفکر، محبوبیت و معروفیت دارد؛ در بیداری مردم تاجیک و نهضت ملی و آزادی خواهی سهمی ویژه گرفته است.

وی، شاعری چیره دست بود، اما شهرت طلب نبود؛ تعداد شعرش به سال عمرش رسد، یا نرسد: «پرواز» (۱۹۸۱)، «شکوفه‌ها» (۱۹۸۳)، «صدای پای واژه‌ها» (کابل، «آریانا»)، «گشایش» (۱۹۹۸).

هنر وی، اگر توجه می‌فرمائید، از همین چند نمونه هم نمودار است:

نوش داروی سهراب را

از کام مار مجوئید!

(«قفل شکسته کلید گم شده»، ۱۹۹۰)



● رحیم مسلمانیان قبادیانی

۳۰۱

البته، مُنتقد خُرده گیر آماده است به «قفل شکسته» ایراد هم بگیرد که: «وی نیاز به کلید را ندارد». و اما این در عنوانِ شعر است، نه در پیکر آن.
 من کشتی ام، نشسته به خشکی
 بادبان ها را بیار!
 من، صدایم گرفته
 تو بخوان
 بخوان
 چنان که می توانی...

(«هنگام شکفتن آلبالو...»؛ ۱۹۹۲)

دوستت ارم
 آن گونه که زمین تشنه
 نمیدن باران را
 و شیرخوارِ گرسنه

۱- من قایم نشسته به خشکی - - نیما یوشیج (مؤلف).

مکیدن پستان

[...] دوست دارم

آن‌گونه که شمشیر غلاف را

و سرباز زخمی سپر را

و کمان پیکان را

و پیکان نشان را...

(«می‌داند که چه‌گونه دوست دارم...»؛ ۱۹۹۸)

نگاه خواننده ژرف بین به «نمیدن» گره می‌خورد. دُرُست، معمولاً این معنی در شکل فعل مرکب: «نم‌کشیدن» کاربُرد دارد. و اما امکانات زبان تاجیکی این اجازه را هم می‌دهد که فعل در شکل ساده (همانند «سبزیدن») استفاده شود.

«ستاره باران» - «سپیده ساران» - «ترانه زاران» - «پدیده گاران» - - گویی، هر یکی یک یاقوتِ خوش تراش است در رشته شعرِ نغزِ «صدای رستنی‌زاده...» (۱۹۹۲).

یکی دیگر از خوش‌کاری‌های دلکشِ اسکندر، «هیچستان عزیزم» - - در معنی اسمِ مکان، مکانی که از جنبش و پویش خالی‌ست، یعنی که ساکنانش به خوابی شیرین رفته‌اند. همین واژه، به حکم یک اصطلاح اجتماعی و سیاسی، می‌تواند رهنمای دنیای آرمان‌های شاعرِ جوان مرگِ ما باشد.

از جمله ویژگی‌های نظم شوروی، یکی این بود که سراسر مرزهایش قفل داشت و کلیدش در مرکز، در هفت صندوق. و اما از دهه سال‌های هفتادم میلادی، شوروی ناچار شد تا چندی از صاحب‌قلم‌های تاجیک را به افغانستان، به عنوانِ زحمانِ متخصصانِ روس، هر مسئله و افغانستان، برای بسیاری از آن صاحب‌قلمان، مکتبی شد: هنگام کار در میان هم‌قوم‌های خود، آنها خود را شناختند.

یکی از آن صاحب‌قلمانِ بیدار دل، در دهه سال‌های شصتم میلادی، بازار صابر بود، در دهه سال‌های هشتادم - - اسکندر ختلانی.

وی در کابل، به دردی دیرین پی‌بُرد و از راهی دیگر رفت، و حرف تازه خود را گفت:

من با تو لیک حرف دگر دارم

از درد، از نیاز خبر دارم.

با من بیا که عزم سفر دارم

شوری به سینه، زمزمه‌ای بر لب

در سر هوای راه دگر دارم

با من بیا که عزم سفر دارم...

(«هوای راه دیگر دارم...»؛ ۱۹۸۶)

جامعه تاجیکان، به تشبیه نشان ریس اسکندر، به کشتی می ماند که روان است (گویی)، نه ساحل پیدا است و نه منزل مراد مشخص:

کشتی ما راهی است

تشنگان بسیارند

ناخدا می داند

ساحلی پیدا نیست...

و در مقطع می گوید:

مهر خاموشی ولی

بر لب ماست هنوز

تا کجا رهسپریم

از دل شب تا روز؟!

(«راهیان شب نورد»؛ ۱۹۸۷)

این نکته جلب توجه می کند که اسکندر هنوز در آن سال ها، در پایان دهه هشتادم میلادی، دنبال این پرسش ها بود:

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

رهایی چیست؟

رستگار کجاست؟

حقیقت چه معنی دارد؟

آیا استقلال را نیز مزه ای هست؟

(«صدای پای واژه ها...»؛ ۱۹۸۹)

در واقع مزه استقلال را نمی دانستند؛ کسانی که آن را در کام داشتند، از دم تیغ گذشتند، آنهایی که از شنیده ها، تصوّر می کردند، گلچین می شدند...

و همان زمان بود که وی، اسکندر، آشکار و ناترسانه، ندا در داد، به دنبال بازار، لایق...:

در این دولت که ما دولت نداریم

وطن بازیچه دست دگراست

من آن دردم که درمانی ندارد

من آن مردم که بیدار است و تنهاست...

(«ترانه مرد غریب»؛ ۱۹۹۰)



● اسکندر ختلائی

ضرورت سفری نوین، و رفتن با راهی دیگر را اسکندر واضح و روشن دید. اما در سفر، بویژه با راهی نارفته، تنها نمی‌روند، بلکه با همراه می‌روند؛ بهتر که همراهان بیشتر باشند. و شکوه تلخ اسکندر هم از همین است، از تنهایی و تنهایی که ایمن از خطر نیست. در شعر «فروتان سر به مهر...» (۱۹۸۹) که به استاد بازار بخشیده است، می‌گوید:

هنگامی که من

تنهای تنها می‌سرایم

و گلویم گرفته

و صدایم را شاید هیچ کس نمی‌شنود

به جز باد

بادی تنهاتر از من

بادی سرگردان...

اسکندر از تنهایی بازار نگران بود؛ بدبختانه، نگرانی وی پیش آمد: اگر بازار تنها نبود، اگر در تلاش‌های دادخواهی سال‌های ۹۱ - ۹۲ هم قلم‌های بازار به سنگر وی می‌آمدند، گمان بود که دشمن پیروز شود و جنگی را برگردن تاجیکستان بار کند. روشنفکران تاجیک بویژه از دهه سال‌های هشتادم میلادی، بیش از پیش بر سر این معنی

تأکید می‌کردند که غفلت مرگ‌آور است و هر چه زودتر باید بیدار شد. اسکندر هم گفت:

شتاب باید کرد

شتاب

باید

کرد!

زیرا سکوت مادر مرگ است!

(«برادران یوسف و دیگران...»: ۱۹۸۹)

تاجیکستان هنوز استقلال نداشت، و اسکندر این ضرورت را احساس می‌کرد، و برایش

تلاش به خرج می‌داد:

خواب می‌بینم

که در این قلمرو محدود

سرزمین آزادستان می‌سازم

و می‌پندارم

که دیگر هیچستانی نیستم...!

هر چه بوده‌ام

و باخته‌ام

هستم!

و هر چه باید باشم، و نبوده‌ام

هستم!

هر چه می‌خواهم باشم

و نمی‌خواهند که باشم،

هستم!

(«منزل خریدم...»: ۱۹۸۹)

و اما رهایی از دام هیچستان، کار ساده‌ای نیست. دشواری این جاست که هیچستانیان بیدار

نیستند. و دشوارترین است که بدخواهان بیدارترند و خیرخواهان در غفلت:

داستان‌های کهن را خوانده‌ایم

و از خیانت‌ها آگاهیم

و بی‌عینک هم می‌بینیم

که: چه نفر

و چه استادانه
یوسف ما را
«گم گشته» اعلان می‌کنید
و رستم ما را
به چاه اسفندیار می‌افکنید
و پره‌های سیم‌رخ ما را
به دستور ارباب بیگانگان
می‌فروشید
تا توان‌مندی از آنها بخرید
و پای در گلوی فریادمان بگذارید...

(«ما و شما»: ۱۹۹۰)

در آن روزگار که در دریای پُرتوفان کشتی فرسوده تاجیکستان شناور بود، با
ترسی فراوان و بیمی اندک؛ همین تریس فراوان و بیم اندک، در دل اسکندر هم
جای داشت و از شعرش صدا می‌داد:
مرا با خود بُرد
تا بمانم
و هستیدنِ هفت پُشتِ باشم
[...] من به نامش باور دارم
او هستیدنِ هفت پُشت من است
و یگانه هم زبانم
در سرزمین تلخ جدایی...

(«در سرزمین تلخ جدایی...»: ۱۹۹۱)

وی روشن می‌دید که خانه سوز - - نفاق - - است؛ همان نفاقی که شاه راهی ست برای دشمن.
و از جان و دل دعوت به عمل آورد:
دریچه‌های خونم را باز می‌کنم
و در رگِ زمان فریاد می‌زنم:
«های مردم،
مردم،
مردم!»

«من» - های تنها بس است!

بیائید

یکجا با هم

«ما» باشیم!

(«ما باشیم...»؛ ۱۹۸۹)

و متأسفانه، «من» - های تنها ماندیم، «ما» نشدیم؛ و دشمن به آسانی شکست: جنگ تحمیلی ۱۹۹۲ - ۱۹۹۷ - را برگردن تاجیکستان بار کرد. (آلم آورتر این است که هم جنگ را تحمیل کردند و خون صدها هزار بچه تاجیکستان را ریختند، هم آن را «جنگ داخلی»، «جنگ خانگی» قلمداد نمودند، حتی با زبان خودمان).

اسکندر را هم نومیدی به آغوش خود گرفت:

برف می بارد

راه را گم کردم

و نمی دانم

که به آن باغچه روی کف دست خدا

از کجا

از کجا

از کجا برگردم؟! ... کاپیتور علوم اسلامی

(«از کجا برگردم؟! ...»؛ ۱۹۹۴)

وی که از آرزوی «ما» شدن ناامید گشته بود، چاره یگانه را در نیایش دیده از خودش؛ و دست دعا برداشت:

خدایا!

خداوندگارا!

یزدانا!

پروردگارا!

همه نام هایت را

می دانیم!

می شناسیم!

بر این ملت آزردہ جان رحمت آورا!

(«میلاد آغاز»؛ ۱۹۹۷)

صدای پای واژه‌ها...

دفتر شعر

از: اسکندر خلایق

دست و پا در راه عزت،
با کندی و در سبیل
جود و بخشش و زینت
میرزا ملت ایران بزرگ
۱۳۹۱/۱/۲۰

۳۰۸

اسکندر، در شعری که به شاعر کوشیار پارسی بخشیده است، می‌گوید:

با واژه گانت

سنگ را آب می‌کشد تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

اما وی، با رفتن خود، دل تاجیکان را، بلکه همه فارسی زبانان را، حتی بیگانگان را، آب کرد.
روان آن پاک مرد شاد باد!
امروز که به تیغه زمانی دو هزارم نزدیک‌تر می‌شویم، نگاهی به راه گذشته افکندن، سودی خواهد داشت.

آغاز سده روان، برای تاجیکان خوش نبوده است. روشنفکرانی که رهایی از بند عقب‌ماندگی و بازسازی تدریجی جامعه را در اصلاح مکتب و مدرسه، آزادی مطبوعات و گسترش معارف زندگی ساز اسلامی می‌دیدند، به خاک و خون کشیده شدند؛ میرزا نذرالله، میرزا فیاض، میرزا حیات صهبا، احمد خواجه مهری، سیدجان مخدوم نظمی، میرزا احمد، حاجی عبدالستار، خواجه سراج‌الدین، محمود خواجه بهبودی، نقیب‌خان طغرل احقراری، و... جان خود را از دست دادند؛ و دیری نگذشت که بخارای شریف هم از دست رفت، به عنوان یک کشور از نقشه جهان زدوده شد.

در دهه سال‌های بیستم میلادی، چندی از آزادگان خون جگر شدند، تا یک جمهوری خردی

با نام «تاجیکستان» بنیاد یابد. همین جمهوری خرد و مظلوم در پایان سده بیست کسب استقلال کرد. باز هم پرداختش با جان شد - - جان فرزانه گانی مانند: یوسف خان اسحاقی، قدرالدین اسلانی، مقصود اکرامن، عالم جان ذرابیک، سیف رحیم زاد، جهان خان رضایف، پیرم ستاری، مرادالله شیرعلیزاده، شمس الدین صابر، عین الدین صادق، محمد عاصمی، محی الدین عالم پور، موسی عیسی، کرامت الله قربان، و... و در آخر این فهرست ناکامل، نام اسکندر ختلانی می آید. خدا کند که «آخرین» باشد...

تهران، مهرماه ۱۳۷۹

بنام خداوند ملام و خرد

دوست نوجم، از چشم دور و بدل نترسیم،

جناب آقای علی حبیبی، سلام!

سال گذشته، در دوشنبه، در دست فرستادگان تاجیک

مجله و بخارا را دیدم. بخود بالیدم که شما مجله این را با یکجندی

لر بختی ببار آورده اید. با گل میل، دو جلد از دفتر شما هم را

برای نقد و بررسی مجله گرانبار بخارا، می فرستم.

اسپیدارم بنوعی که شما خوانندگان بخارا، قرار گیرم.

دوست طاهر شما:

اسکندر ختلانی

مهر ۲۲/۱/۲۰۰۰

نمونه‌یی از خط و انشای اسکندر ختلانی

تقد و بررسی

کتاب فرزانه ۱۳

تحت نظر هیئت تحریریه

با همکاری: هرمز همایون‌پور

مدیر اجرایی و فنی: علی دهباشی

این ویژه‌نامه، به صورت متناوب، به پوست نشریه بخارا منتشر می‌شود.

فهرست مطالب

● مقالات: آسیب‌شناسی کتاب در ایران/ کامران فانی؛ مولانا جلال‌الدین در امریکا و اروپای امروز/ حسن لاهوتی؛ سمپوزیوم مطالعات بلوچی در دانشگاه اوپسالا/ بهروز محمودی بختیاری ● خاطرات فرهنگی: آقای یکی بود یکی نبود! برخورد جمالزاده و علی جواهرکلام/ فرید جواهرکلام ● شعر تو: به یاد استاد فریدون مشیری/ بهزاد بازیار ● در این دنیای بزرگ: مصاحبه با گری گاسپاروف؛ باز هم در باب نبوغ اینشتین؛ ردیف کردن مدارس زبان/ آزاده همایون‌پور ● کتابهای خارجی: همشهری کین که بود؟؛ یک کاسبی پررونق؛ قابل توجه غذاپرستان؛ ده کتاب جدید خارجی؛ رهبری راهبانه بر بریتانیای کبیرا/ ه. آزاده ● کتابهای داخلی: عالیجناب جاسوس، سردمدار کودتا/ غلامحسین میرزا صالح؛ نگاهی به تحقیقات اجتماعی در ایران/ دکتر ناصر تکمیل همایون؛ ایرانی از نگاه انیرانی/ طوبی ساطعی ● تازه‌های فرزانه

نقد و بررسی

کتاب فرزانه ۱۳

نقد و بررسی کتاب فرزانه، برای معرفی کتابهای برجسته ایرانی و خارجی و درج مقالات فرهنگی - اجتماعی مناسب، به صورت ویژه نامه بخارا منتشر می شود و اداره امور تحریری آن بر عهده هیئت تحریریه برگزیده شده از سوی «مؤسسه نشر و پژوهش فرزانه روز» است.



سهرودی شمالی، کوچه شهرتاش، پلاک ۷۳، تهران ۱۵۵۹۷

تلفن: ۸۷۶۸۵۲۴؛ فاکس: ۸۷۶۶۳۲۵

صندوق پستی: ۱۹۶۱۵-۵۷۶

E-mail: farzan@www.dci.co.ir

نشانی ما در اینترنت:

<http://www.apadana.com/farzan>